

سهم هگل در تاریخ معرفت شناسی پست مدرنیسم (با رویکرد انتقادی)

محمد تعمیرکاری

دانشجوی دکتری رشته فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم، ایران. (نویسنده مسئول)

m.tam744@gmail.com

مهدی منفرد

دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه قم، ایران.

mmonfared86@gmail.com

یکی از این مهم‌ترین گرایش‌های پساکانتی، فلسفه خردستیز وایدنالیستی، هگل است. فلسفه هگل، یکی دیگر از حملات بنیادین ضد روشنگری به خردگرایی و فردگرایی در تاریخ فلسفه غرب محسوب می‌شود. او یقیناً فیلسوفی است که مهم‌ترین و شدیدترین گام‌ها را به سمت پست مدرنیسم برداشت. لذا توانست ایدئالیسم سیستمی را در تفکر پست مدرنیسم بنیان‌گذاری کند. کانت با پیشینی دانستن سوژه، گامی فراتر از همه فیلسوفان قبل از خود برداشت و خردستیزی را به طور سیستماتیک و جامع، کلید زد؛ اما هگل معتقد بود کانت این گام را ضعیف برداشته است. لذا او چهار گام اصلی را حتی افراطی‌تر از کانت، در شکل‌گیری پست مدرنیسم برداشت تا پروژه ایدئالیسم را در تاریخ پست مدرنیسم به نهایت و اوج خود برساند. آن چهار گام اصلی عبارتند از: ۱. سوژه به تنهایی کل واقعیت را خلق می‌کند. ۲. تناقض، یک امر ممکن، واقعی و موجب تکامل است. ۳. از آن جا که شاکله اصلی واقعیت، تناقض‌آمیز است، حقیقت یک امر نسبی و متغیر است. ۴. جهان، دارای عملکرد جمعی است نه فردی. هگل با این چهار تز اصلی، سهم بسیار کلیدی و جدی را در انسجام و تثبیت مبانی ایدئالیستی و شکاکانه پست مدرنیسم برداشت.

واژگان کلیدی: کانت، هگل، پست مدرنیسم، سوژه، خردستیزی.

۱. مقدمه

کانت^۱ به عنوان محرک اصلی جریان پست مدرنیسم، میراثی ارزش مند برای نسل بعد خود بر جا گذاشت و آن گسست بنیادی «سوژه و ابژه» است؛ به همین جهت، دستگاه او طلیعه مواضع تند واقعیت ستیزی و خرد ستیزی برای جریان پست مدرنیسم به شمار می رود؛ از این رو، گرایش های فلسفی پسا کانتی به گونه های مختلفی، ظهور پیدا کردند و دغدغه اصلی آنها درباره اختلاف اصلی سوژه و ابژه بود. هگل^۲ نیز فیلسوفی است که با این ادعای کانت که «واقع گرایی و عینیت گرایی به بن بست رسیده است» موافق است، اما گام هایی که او برای شکل گیری جریان پست مدرنیسم برداشته است، قطعاً شدیدتر و به نوعی افراطی تر است.

این دو فیلسوف، تأثیر بسیار جدی در شکل گیری جریان مدرنیسم داشتند؛ با این تفاوت که کانت به عنوان محرک اولیه این جریان شناخته می شود و هگل، همان مدعیات کانت را به نهایت خود رساند و شاید بتوان گفت: نمی توان افراطی تر از آن یافت. به طوری که کانت فقط محتوای معرفت را ذهنی کرد و نومن را به عنوان ماده و منبع معرفت منکر نشد؛ اما هگل حتی نومن را وارد ذهن نموده و همه واقعیت را از آن سوژه کرد.

لذا قبل از پرداختن به مبانی فکری هگل، لازم است مبانی معرفتی پست مدرنیسم بیان شود تا میزان تأثیر گذاری هگل بر این جریان، کاملاً تبیین گردد. آنچه که در این بخش به آن می پردازیم،

۱. ایمانول کانت زاده ۲۲ آوریل ۱۷۲۴ و درگذشته ۱۲ فوریه ۱۸۰۴؛ چهره محوری در فلسفه جدید است. وی تجربه گرایی و عقل گرایی ابتدایی مدرن را درهم ریخت، و تا به امروز تأثیر مهم در مابعد الطبیعه، معرفت شناسی، اخلاق، فلسفه سیاسی، زیباشناسی و دیگر حوزه ها ادامه دارد.

۲. هگل در ۲۷ اوت ۱۷۷۰ میلادی در اشتوتگارت در خانواده ای مؤمن به تعلیمات مسیحی شاخه لوتری به دنیا آمد. او یک فیلسوف بزرگ آلمانی و به وجود آورنده ایدئالیسم آلمانی بود. او با فلسفه اش نظریه ایدئالیسم مطلق را بنا نهاد و توانست انقلاب بزرگی در آلمان به وجود آورد.

شاکله اصلی معرفتی جریان پست مدرنیسم است که به نوعی می توان این مبانی را از متفکران مختلف این جریان به دست آورد.

۲. اصل اولیه در معرفت شناسی پست مدرنیسم

باید دانست که تمامی مبانی پست مدرن نه فقط در زمینه معرفت شناسی بلکه در همه علوم انسانی (اقتصاد، مدیریت، جامعه شناسی و...) بر محور یک نقطه اساسی می چرخد. همان طور که اثبات همان نقطه مرکزی، موجب تمایز عصر مدرن از پست مدرن شناخته می شود؛ آن نقطه مرکزی همان محور «حقیقت» یا «واقعیت» است؛ چون پست مدرنیسم به هیچ وجه واژه حقیقت را قبول ندارد. آنها قائل هستند که هیچ واقعیتی ورای نظریات معرفتی و علمی وجود ندارد. پست مدرن ها، مصرانه می گویند: «حقیقت افسانه است» (استیون^۱، ۱۳۹۱، ص ۳۳).

در مقابل، عصر سنت و مدرن، حقیقت ثابت و لایتغیر را به عنوان اصل محوری و ضروری پیش فرض تمامی نظریات خود می دانند. اما پست مدرن به شدت این امر ثابت را طرد می کند؛ همچنان که استیون در کتابش بعد از بیان اسامی برخی متفکران برجسته پست مدرن، آورده است که میشل فوکو^۲ اهداف اصلی پست مدرن را این گونه تعیین کرده است: «همه تحلیل های من علیه ایده الزامات کلی، هستی بشری هستند» (فوکو، ۱۹۸۸: ۱۱).

این متفکران نیز معتقدند: «پست مدرنیسم به دنبال یافتن بنیان و شرایط حقیقت نیست، بلکه سعی دارد به منظور ایجاد تغییرات اجتماعی، اعمال قدرت کند» (Lentricchia, 1983: 12).

۱. استیون رونالد کریگ هیکس متولد ۱۹ آگوست ۱۹۶۰، فیلسوف کانادایی-آمریکایی است. وی در دانشگاه راکفورد تدریس می کند و در آنجا مرکز اخلاق و کارآفرینی را نیز هدایت می کند.

۲. میشل فوکو در ۱۹۲۶ میلادی در پوآتیه، یکی از شهرهای فرانسه به دنیا آمد. او یک نظریه پرداز اجتماعی، مورخ اندیشه و منتقد ادبی فرانسوی است که بیشتر به خاطر نظریه اش درباره نسبت دانش و قدرت در جهان شهرت دارد. فوکو که به عنوان متفکری پست مدرن و پسا ساختارگرا شناخته می شود، این عنوان ها را رد می کرد و خود را منتقد تاریخ مدرنیته می خواند.

حال که روشن شد اصل اولیه در معرفت شناسی پست مدرن، انکار حقیقت ثابت و کلی است، اکنون باید بیان کنیم تمامی مبانی معرفتی که برای پست مدرن، متصور است از لوازم این اصل کلی برآمده است؛ به این معنا که وقتی حقیقت کلی انکار شود، این مبانی نیز به عنوان لوازم این اصل به سادگی قابل تصور است. همان طور که در تفکر مدرن، هنگامی که حقیقت کلی ثابت به عنوان اصل کلی مورد قبول واقع می شود، لوازم آن به عنوان مبانی ایدئالیسمی قابل تصور است. بنابراین؛ اصل اولیه معرفت شناختی پست مدرن، عدم وجود حقیقت ثابت و کلی است.

مبانی شناخته شده به عنوان لوازم این اصل در معرفت شناسی پست مدرن عبارتند از:

۲-۱. شالوده شکنی

جریان شالوده شکنی یکی از مهم ترین مباحث اساسی تفکر پست مدرن، محسوب می شود. ژاک دریدا^۱ به عنوان مؤسس اصلی شالوده شکنی، شناخته می شود. تفکر او غالباً با جریان ساختار شکنی و شالوده شکنی است. آرای او نخست تأثیری شگرف در نقد ادبی و فلسفه ادبیات گذاشت، اما بعد به عنوان فیلسوفی بسیار مهم در تاریخ فلسفه معرفی شد (موفه، ۱۳۸۵: ۱۰).

در اصل روش ساختار شکنی، روشی است که در مقابل اندیشه ساختارگرا قرار دارد؛ به این معنا که ساختار شکن به دنبال حذف تمامی نگرش ها و ساختارهای از پیش مفروض گرفته در متن است. لذا برخی از آثار دریدا به وظیفه از هم گشودن مفهوم «ساختار» اختصاص یافته اند، مفهومی که در راستای متوقف کردن بازی معنا در متن و تقلیل دادن آن به یک محدوده مهارنشده عمل می کند (نوریس، ۱۳۸۰: ۶).

بحث اصلی دریدا از این جا شروع می شود که می گوید در تاریخ بشر، همیشه دوگانگی ها و دو قطبی ها وجود داشته است؛ مانند دوگانگی جوهر و عرض یا علت و معلول، زن و مرد، آسمان و

۱. ژاک دریدا متولد ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۰ و متوفای ۱۸ اکتبر ۲۰۰۴ است. فیلسوف الجزایری تبار فرانسوی که به خاطر کار روی نوعی نشانه شناسی مبتنی بر فلسفه واسازی به شهرت رسید. او در این زمینه متن های بسیاری را تحلیل کرد و آنها را در چهارچوب پدیدارشناسی گسترش داد. نظریات وی بر فلسفه پسا مدرن و نقد ادبی معاصر تأثیر فراوانی گذاشت. ژاک دریدا را عده ای برجسته ترین فیلسوف پایان قرن بیستم نامیده اند.

زمین، مکتوب و شفاهی و... این‌ها اساس تفکر بشر هستند. در فلسفه‌های مختلف، این دوگانگی‌ها، شالوده تفکر را تشکیل می‌دهند و هر فلسفه‌ای یکی از این دوگانگی‌ها را پذیرفته است. لذا این دوگانگی وجود دارد. اما دریدا می‌گوید: بشر باید به مقامی برسد که از این دوگانگی‌ها آزاد شود. چرا فلسفه در عصر جدید، نتوانسته پیشرفت کند؟ چون اسیر این دوگانگی‌ها بوده و همه چیز را در قالب علت و معلول، ماده و غیرماده، جوهر و عرض و امثال این‌ها می‌بیند.

دریدا با ساختارشکنی که می‌توان صورت دیگر نقد متافیزیک دانست، می‌خواهد با حذف ساختارها، در حقیقت «کشف حجاب» کند. در این مسیر، نقش مرکز مقتدر، مسلط و متعالی را در ساختارمندی خود ساختار آشکار سازد.

شالوده‌شکنی، فرایندی است برای نشان دادن این که چگونه پیام‌های آشکار و صریح مؤلف یک متن یا خالق یک اثر، در نتیجه دیگر جنبه‌های عرضه آن اثر تضعیف و محو می‌گردد و در نهایت پیام اصلی مؤلف یک اثر، تحت الشعاع جنبه‌های فرعی آن قرار می‌گیرد و به فراموشی سپرده می‌شود (نوذری، ۱۳۸۰: ۲۲-۱۹).

دریدا با این کار، خود را وارد مرحله‌ای کرد که به آن دوره «پساساختارگرایی» می‌گویند و در واقع او بود که با طرح رویکرد شالوده‌شکنی، نخستین مباحث مقدمات و مبانی گفتمان پس‌ساختارگرایی را پی‌ریزی نمود (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۰۹). یعنی همان دوره‌ای که فیلسوف به کلی از هر گونه ساختار و مبانی و نگرشی تهی است؛ این همان سبک و رهیافتی است که اصل تفکر پست مدرنیسم را تشکیل داده است.

پس معلوم شد که یکی از روش‌های کلیدی و اصلی تحلیل در پست مدرنیسم، شالوده‌شکنی یا ساختارشکنی است که هدف اساسی آن، حذف و از بین بردن بنیادها و ساختارها و مبانی تلقی می‌شود و از آن جایی که لازمه وجود حقیقت ثابت و کلی، وجود ساختار و مبانی کلی است و هنگامی که پست مدرنیسم، حقیقت ثابت و کلی را نفی کنند، بالطبع وجود ساختار و شالوده را نیز اساساً طرد می‌نمایند.

۲-۲. محوریت زبان

هنگامی که حقیقت به عنوان یک امر کلی و ثابت در نزد پست مدرن معنایی ندارد، در این صورت دیگر عقل به عنوان قوه‌ای که مدرک کلیات است، وجود نخواهد داشت و تنها چیزی که باقی می‌ماند، صرفاً زبان است. به عبارتی، وقتی در ورای زبان، حقیقتی وجود نداشته است، در این صورت خود زبان عین حقیقت شناخته می‌شود و زبان صرفاً یک ابزار نخواهد بود، بلکه زبان موضوعیت پیدا می‌کند؛ به همین جهت است که پست مدرنیسم معتقد است جهان را صرفاً از راه زبان می‌توان شناخت. متفکران پست مدرن بارها بیان کرده‌اند که متافیزیک چیزی جز بازی‌های زبانی نیست، در حالی که متفکران عصر سنت و مدرن معتقدند که زبان فقط یک ابزاری برای توصیف واقع است نه این که خود موضوع و حقیقت است. از نظر آن‌ها، آگاهی، شناختی و کارکردی است و این دو باهم در آمیخته هستند. اما پست مدرنیسم، آگاهی را صرفاً کارکردی می‌داند تا شناختی. به همین جهت، ابزاری و کاربرد بودن زبان، هیچ ربطی به شناخت ندارد (استیون، ۱۳۹۱: ۲۰۹).

ژاک دیریدا بیان می‌کند: «احتمالاً واقعیت زبان در اصل؛ یعنی واقعیت مقاومت در برابر پرائنتر گذاری محض» (Dryda, 1978: 37).

ریچارد رورتی^۱ نیز در این باره آورده است: «من طبق اصول اخلاقی‌ام، قصد ندارم چیزی غیر از واژگانی را که به کار می‌گیرم بیان کنم؛ بلکه قصد دارم با به‌کارگیری آنها برای توصیف موضوعات گوناگون، بر گیرایی آنها بیفزایم» (Rorty, 1989: 9).

بنابراین، زبان در سیستم فکری پست مدرن، هیچ نوع ماهیت و نقش شناختی ندارد. لیوتار^۲ نیز معتقد است که موقعیت دانش بعد از ورود دنیا به جوامع پسا صنعتی و ورود فرهنگ‌ها به دوره پست

۱. ریچارد مک کی رورتی، زاده ۱۴ اکتبر ۱۹۳۱ - درگذشته ۸ ژوئن ۲۰۰۷ از مهم‌ترین فیلسوفان تحلیلی معاصر و به عقیده برخی بزرگ‌ترین فیلسوف آمریکایی است. وی نظرات بدیعی در سنت پراگماتیستی ارائه کرده است.

۲. ژان فرانسوا لیوتار، زاده ۱۰ اوت ۱۹۲۴ در ورسای - درگذشته ۱۳ آوریل ۱۹۹۸ در پاریس، فرانسه است. متفکر، ادیب معروف و از پیشگامان فلسفه پست مدرن در دنیای امروز به شمار می‌رود. با وجود این که ژان -فرانسوا لیوتار، اهل فرانسه و فعال سیاسی بود، اما تفصیل فلسفه پست مدرن و ارائه تأثیر پست مدرنیته بر وضعیت هستی، مهم‌ترین دلیل شهرت وی محسوب می‌شود.

مدرن تغییر یافته است. او می گوید: این پروسه که اواخر دهه پنجاه در اروپا آغاز شده در هر کشوری شکل خود را دارد. او معتقد است که ماهیت معرفت در عصر جدید، زبان است. مباحثی؛ مانند آواشناسی و نظریه های زبان شناسی، مشکل ارتباطات، نظریه های جدید جبر و انفورماتیک، رایانه و زبان های آن، مشکلات ترجمه، دشواری های ذخیره اطلاعات و داده ها و تغییرات در فناوری، اساس دانش را متحول کرده است. علم و دانش در عصر جدید، مانند کالا تولید و فروخته می شود. در عصر جدید علم و قدرت دو روی سکه هستند؛ یعنی حقیقی و رای علم نیست و هر دولتی دانش را در اختیار خود گرفته است. لیوتار زبان را بازسازی کرده و آن را ابزاری برای بازی زیباشناختی می داند (استیون، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

دورکین^۱ و کاترین مک کینون^۲ نیز بر اساس مواضع پست مدرن شان، معتقدند که واقعیت های اجتماعی صرفاً بر اساس زبان شکل می گیرند و صور قبیحه، شکلی از زبان است که یک واقعیت بی رحمانه و سلطه جویانه را برای زبان شکل می دهد که باید تسلیم آن شوند. بنابراین صور قبیحه زبان آزادی نیست، بلکه زبان سرکوب سیاسی است (مکینون، ۱۹۹۳: ۲۲).

نیچه^۳ نیز که از مهم ترین متفکران پست مدرن به شمار می رود، مفهوم را استعاری معرفی می کند و سپس به نقد آن می پردازد؛ لذا جزو متفکرانی است که مفاهیم کلی را قبول نمی کند و وقتی مفهوم کلی وجود نداشته باشد، در آن صورت تنها چیزی که از دانش و علم باقی می ماند، صرفاً لفظ و زبان خواهد بود. او معتقد است که جهان مرموز و اسرار آمیزی از مفاهیمی که در محتوای ذهن من ایجاد می شود که به طور کلی از داده های حسی متمایز است و حتی واضح تر از جهان عینی جلوه

۱. رونالد مایلز دورکین زاده ۱۱ دسامبر ۱۹۳۱ و متوفای ۲۰۱۳۱۴ حقوقدان، فیلسوف، وکیل و استاد دانشگاه نیویورک اهل ایالات متحده آمریکا بود. او سهم بزرگی در پیشبرد فلسفه حقوق و فلسفه سیاسی داشت.

۲. کاترین مک کینون زاده ۱۷ اکتبر ۱۹۴۶ فمینیست رادیکال، وکیل و کنشگر آمریکایی است.

۳. فریدریش نیچه شاعر، متفکر، منتقد فرهنگی و فیلسوف آلمانی است که آثارش در نقد فلسفه ی مدرن تأثیر بسیار عمیقی بر جریان فلسفی و روشنفکری پس از خود گذاشت. کتاب های «چنین گفت زرتشت» و «غروب بت ها» از مهم ترین و تأثیر گذارترین آثار وی هستند.

می‌کند. نیچه به نقد جهان غیرواقعی می‌پردازد و بر اصیل‌ترین ثروت عقل و فلسفه متافیزیک که حقیقت دائمی و کلی است، به شدت می‌تازد.

نیچه می‌گوید: «اگر مفهوم به دست آمده از یک استعاره؛ یعنی اتصال غیر واقعی با هستی است، پس چگونه ممکن است حقیقت علمی یا فلسفی یا زبانی را نشان دهد یا اصلاً ابزار فهم حقیقت باشد؟» (صادقی، ۱۳۹۱: ۵۵).

۳-۲. نسبی‌گرایی

مضمون نسبی‌گرایی، آن است که هیچ قضیه‌ای وجود ندارد که دارای ارزش «فی نفسه» مطلق باشد و دیگر قضایا ارزش‌شان، وابسته به این قضیه اصل باشد. همان‌طور که مبنای‌گرایان اصل تناقض را به عنوان قضیه پایه و مطلق قرار می‌دهند.

فوکو نیز صرف نظر از وجود هرگونه حقیقتی بنیادین، به هر مؤلفه‌ای یا رویدادی با عینک سیاسی و اجتماعی نظر می‌کند: «من به هر چیزی که به تضاد طبقاتی مربوط می‌شود برچسب سیاسی و هر چه از آن نشأت گرفته و پیامد آن که در قالب مناسبات انسانی و نهادها بروز می‌کند، برچسب اجتماعی می‌زنم» (Foucault, 1989: 104).

پیروان پست مدرنیسم نیز نسبی‌گرایی را اساس اعتقاد خویش قرار داده‌اند. همه جا موضوعات انتزاعی و مساوات طلبی و نسبییت باوری در آن به گوش می‌رسد؛ چون قبلاً بیان کردیم که اصل اولیه در معرفت‌شناسی پست مدرنیسم، انکار حقیقت مطلق است. در این صورت، دیگر قضیه پایه‌ای وجود ندارد تا صدق و کذب‌شان با آن سنجیده شود، بلکه ارزش هر قضیه، نسبی خواهد شد؛ به این معنا که متفکران پست مدرن، مبنای ارزش هر قضیه را شرایط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، محیطی و... می‌دانند؛ از آن جایی که هر جامعه‌ای شرایط خاص خود را دارد، پس هیچ قضیه‌ای نمی‌تواند دارای ارزش ثابت و مطلق است.

هر چه بیش‌تر تعبیر کنیم، کم‌تر به محتوای یک متن یا معنای هستی می‌رسیم و تنها الفاظ دیگری را بیان می‌کنیم. این عبارت‌ها را نه ذات حقیقی اشیاء، بلکه انسان‌های دیگر ساخته و تحمیل کرده‌اند. دل‌خواهانه بودن ذاتی تعبیر و تفسیر، در همین کشف اندیشه بی‌بنیادی امور و اشیاء آشکار

می‌شود. زیرا اگر چیزی برای بیان وجود ندارد، در این صورت، هر چیزی قابل ذکر است؛ تنها تعاریفی متصور الفاظی هستند که خودسرانه ایجاد می‌شوند (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۲۰۷).
با این فرض، دیگر اصطلاحاتی هم چون «صدق و کذب» یا «درست و اشتباه» یا «حق و باطل» به کلی از گفتمان پست مدرنیسم محو می‌شوند و هیچ معنایی نخواهند داشت. دیگر نمی‌توان ادعای کسی را متصف به کذب یا صدق کرد؛ چون آن شخص با مبنای خود سنجیده می‌شود و در این جا مبنای یکسانی برای همه وجود ندارد.

۲-۴. پلورالیسم

پلورالیسم در لغت به معنای کثرت‌گرایی است. اما در اصطلاح به این معنا است که در عالم هستی هیچ کس و هیچ ادعا یا آیینی نمی‌تواند بگوید من حق هستم و دیگران غیر حق. به عبارتی دیگر، چون بر مبنای اولیه در پست مدرن بیان کردیم (عدم وجود واقعیت عینی)، در این صورت، حقی وجود نخواهد داشت تا بتوان یکی را درست و دیگری را اشتباه دانست، بلکه همه نظریات و ادیان می‌توانند درست و حق باشند و هر کدام سهمی داشته است.

در حقیقت، پست مدرنیسم آن سوی سکه پلورالیسم است و پلورالیسم ماهیت اصلی پست مدرنیسم را تشکیل می‌دهد و همه این‌ها از پیامدهای منطقی معرفت شناسی زبانی پست مدرن است. آن‌ها تمام حمایت خود را از همه جنبش‌ها و فرقه‌هایی هم چون فمینیستی، هم جنس‌گرایی، جنبش‌های طرفدار محیط زیست، جنبش‌های طرفدار صلح و خلع سلاح هسته‌ای و تمامی ادیان و مکاتب به کار می‌گیرند. این نظرات پیامد رویکرد معرفت شناسی آن‌ها در انکار واقعیت است.

بنابراین در پست مدرنیسم، تمامی ادیان و مکاتب و تفکرها به نوعی درست هستند و به هیچ وجه نباید در این حوزه پای الفاظی، مانند حق و باطل را وسط کشید.

مطابق این تفکر، دیگر تمایزی میان واقعیت و تخیل نیست. علم با جادو، هیچ فرقی نخواهد داشت. هیچ تمایزی بین فرقه‌های خرافه پرستی و ادیان توحیدی نخواهد بود. دیگر هیچ مرزی میان اوهام و واقعیات وجود ندارد، حتی در سینما، فیلم‌های تخیلی به عنوان فیلم‌های واقعی هستند. کلماتی؛ مانند «کشف، تفسیر و یا افشا» دیگر در گفتمان پست مدرن معنا نخواهد داشت؛ چون

کشف متفرع بر وجود واقعی است. در حالی که بنابر فرض، واقعی وجود ندارد، بلکه در عصر پست مدرن علم ساخته و پرداخته دست انسان است. (استیون، ۱۳۹۱، ص ۲۱۰)

بنابراین پست مدرن، عامل اصلی تشکیل معرفت را شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... می‌دانند. اما نیچه و به پیروی از او فوکو نیز نظریه افراطی را برگزیدند. آن‌ها قائلند که اساساً معرفت مساوی با قدرت است.

۵-۲. عدم امکان تعریف

بعد از انکار وجود حقیقت مطلق از سوی متفکران پست مدرن، باید دانست که این انکار هم شامل تصورات می‌شود و هم شامل تصدیقات؛ یعنی آن‌ها قائلند که نه قضیه مطلق وجود دارد که دارای ارزش مطلق برای همه قضایای دیگر است و نه مفهوم مطلق و بسیطی که تمام مفاهیم مرکب دیگر به آن برگردند.

بنابراین اگر مفهوم بسیط و مطلق موجود نیست، دیگر نمی‌توانیم تعریفی حقیقی از اشیاء ارائه بدهیم و اصلاً ممکن نیست بتوانیم اشیاء را تعریف کنیم و اگر بخواهیم شی‌ای را تعریف کنیم، صرفاً تعریفی لفظی و شرح اسمی خواهد بود.

بی‌شک، فوکو و تبارشناسی‌اش، نام انگار هستند؛ زیرا هیچ اصالت غیرتاریخی برای پدیده‌ها قائل نبودند. براساس تبارشناسی، پدیده‌ها در طول تاریخ تعریف و در طول تاریخ هم تعریف آن‌ها دگرگون می‌شود. به همین دلیل، نیچه تبارشناسی را در مطالعه تاریخ به کار گرفت تا نشان دهد تعریف مفاهیم بر مبنای ذاتی آن و توصیف مفاهیم با صفت خوب یا بد، ریشه در خاستگاهی تاریخی دارد که به فراموشی سپرده شده است (سایمونز، ۱۳۹۰: ۵۰). بنابراین، تبارشناسی نوعی رویکرد نام انگارانه به شمار می‌رود (شرت، ۱۳۸۷: ۱۸۹-۱۸۴).

به علاوه بسیاری از متفکران پست مدرن؛ مانند هایدگر، نیچه، فوکو، قائلند که تاریخ و زمان، عنصر اصلی و ذاتی برای اشیاء است. به این معنا که اشیاء دائماً در حال سیلان و حرکت هستند و هیچ ماهیت ثابتی ندارند. اساساً اشیاء، عین تحول و تغییرند و در این صورت، تعریف اشیاء، ممکن

نخواهد بود؛ چون در حالی که اشیاء دائماً در حال تغییرند و هیچ صفت ثابتی ندارند، پس ماهیت ثابتی ندارند تا بتوان بر اساس آن خصوصیت ثابت آن شیء را تعریف کرد.

کل آرمان‌های ما در زمینه حقیقت و زیبایی، پیکرهای خودمان، غرایز و احساسات مان ممکن است ورای نسبیت به نظر برسند، اما تاریخ نگار بالفعل در پی درهم شکستن چنین توهم آرامش بخشی درباره هویت، استحکام و انسجام است. از دیدگاه تبارشناس امور ثابت و پایدار وجود ندارند (دریفوس و راینو، ۱۳۷۹: ۲۱۲). «در انسان هیچ چیز، حتی جسمش به اندازه کافی پایدار نیست که مبنایی برای خودشناسی و یا شناخت دیگران باشد» (فوکو، ۱۹۷۷: ۱۵۳).

نیچه نیز به همین جهت، تبارشناسی را در مطالعه تاریخ به کار گرفت تا نشان دهد تعریف مفاهیم بر مبنای ذاتی آن و توصیف مفاهیم با صفت خوب یا بد، ریشه در خاستگاهی تاریخی دارد که به فراموشی سپرده شده است (سایمونز، ۱۳۹۰: ۵۰).

فوکو نیز در توصیف تبارشناسی خود می‌گوید: «بافتن تبار، بنا نهادن یک بنیاد نیست، بلکه به عکس، زدودن توهم ثابت بودن است. تکه تکه کردن آنچه بیش از این واحد به نظر می‌رسید. یافتن تبار، ناهمگن بودن آن چیزی را نشان می‌دهد که همگن به شمار می‌آمده، است» (شرت، ۱۳۸۷: ۲۰۶).

در نتیجه، پست مدرنیسم در اساس به دنبال حذف هرگونه ثبات و کلیت و هر دیدگاه ذات انگارانه است. بنابراین اصل اولیه که تمامی مبانی معرفتی پست مدرن بر محور آن می‌چرخد، انکار حقیقت و واقعیت است. پست مدرنیسم با انکار حقیقت و واقعیت، نسبی‌گرایی و دیگر لوازم معرفتی را اساس تفکر خویش ساختند و سیر تفکر غرب را از واقع‌گرایی و عینیت‌گرایی وارد عرصه ذهن‌گرایی کردند.

۳. پیوند فلسفه هگل با کانت به عنوان دو محرک اصلی پست مدرنیسم

کانت به عنوان محرک اصلی جریان پست مدرنیسم، میراثی ارزشمند برای نسل بعد خود بر جا گذاشت و آن گسست بنیادی «سوژه و ابژه» است. بدین جهت، دستگاه او، طلیعه مواضع تند واقعیت‌ستیزی و خردستیزی برای جریان پست مدرنیسم به شمار می‌رود. در حقیقت او است که بذر اصلی پست مدرنیسم را با انقلاب کپرنیکی و ایدئالیسم استعلایی خود در زمین فکری غرب کاشت

و آبیاری کرد. کانت با ناشناختنی معرفی کردن واقعیات و اعیان خارج از انسان زمینه‌ای فراهم کرد که فلسفه غرب وارد ذهن‌گرایی و پدیدارگرایی شود.

کانت می‌گوید: «هر چیزی که در مکان یا زمان قابل مشاهده باشد؛ یعنی همه ایزدهایی که قابل تجربه کردن باشند، صرفاً جلوه یا بازنمایی‌هایی هستند که در شکل بازنمایی خود به عنوان موجودات ممتد یا مجموعه‌ای از دگرگونی‌ها، بازنمایی می‌شوند و خارج از محدوده تفکرات ما هیچ موجودیت مستقلی ندارند» (Kant, 1781: A/519, B/ 491).

لذا کانت، نقش بسیار مهمی را در این داستان ایفا کرد. به همین جهت، گرایش‌های فلسفی پسا کانتی به گونه‌های مختلفی، ظهور پیدا کردند و دغدغه اصلی آنها، درباره اختلاف اصلی سوژه و ایزدهای است که کانت مطرح کرد و از طریق خرد، حل نمی‌شود.

۴. فلسفه خرد ستیز هگل

یکی از این مهم‌ترین گرایش‌های پسا کانتی، فلسفه خرد ستیز هگل است. فلسفه هگل یکی دیگر از حملات بنیادین ضد روشنگری به خرد و فردگرایی محسوب می‌شود. هگل با این ادعای کانت که «واقع‌گرایی و عینیت‌گرایی به بن بست رسیده است» موافق است. چون به اعتقاد کانت، شناخت اعیان استعلایی، غیرممکن است و شناخت ما فقط در حوزه تجربی، ممکن خواهد بود و این شناخت نیز به نمود و پدیدار اشیا است نه به خود اشیا فی‌نفسه؛ زیرا اشیا فی‌نفسه ذاتاً ناشناختنی هستند (Ibid, A/ 238-9, B/298).

بنابراین، کانت با پیشینی دانستن سوژه، گامی فراتر از همه فیلسوفان قبل از خود برداشت و خردستیزی را به طور سیستماتیک کلید زد؛ اما هگل معتقد بود که کانت این گام را ضعیف برداشته است. به باور کانت، سوژه فقط می‌تواند به پدیدارها و نمودهای تجربی، دست پیدا کند و به هیچ‌وجه نمی‌تواند به ذات نومن شناخت پیدا کند. اما هگل با این قسمت از ادعای کانت موافق نیست، چرا که هدف فلسفه اصلی فیلسوف دست یافتن به اصل واقعیت است. باید دانست که هگل در تاریخ پست مدرنیسم، گامی فراتر از کانت برداشت. گرچه کانت نومن را «مجهول مطلق» دانست، اما تا حدودی واقع‌گرایی خود را حفظ کرده و نومن را به عنوان منبع می‌داند و آن را منکر نمی‌شود و به

عنوان ماده شناخت می‌پذیرد و سوژه را محتوای معرفت معرفی کرد. در حالی که هگل، پروژه خردستیزی را تکمیل کرده و واقع‌گرایی را کاملاً طرد می‌کند. او معتقد است که نه تنها محتوای معرفت مخلوق سوژه است، بلکه کل واقعیت محصول سوژه است و سوژه به هیچ وجه از واقعیت خارجی تأثیر نمی‌پذیرد.

بنابراین، هگل برخلاف کانت، هم محتوا و هم منبع معرفت را از آن سوژه می‌داند و همه چیز فقط سوژه می‌شود. او بیان می‌کند: «همه چیز حول درک و بیان حقیقت، نه تنها در قالب جوهر بلکه در قالب سوژه، جریان دارد» (Hegel, 1807: 17).

سوژه به اعتقاد هگل، تفاوت ویژه‌ای با سوژه در نگاه واقع‌گرایی دارد. به اعتقاد او، سوژه علاوه بر این که دارای ماهیتی خلاق گونه است، بلکه جهان در حکم کل به شمار می‌رود. واقع‌گرایان، جهان را در حکم یک کل یا مجموعه‌ای از ابژه‌ها می‌دانند که سوژه در آن وجود دارد. در حالی که هگل به عکس این قضیه، اعتقاد دارد. او جهان در حکم یک کل را یک سوژه می‌داند که سوژه‌ها در آن قرار دارند.

نگاه هگل به سوژه دو لازمه اصلی به دنبال دارد:

الف) هگل می‌تواند به کلیت و ضرورتی بیش‌تر از آنچه که کانت به دنبال آن بود، دست یابد؛ چون کلیت و ضرورت در دستگاه کانت، محذور به دنبال دارد و آن ذهن‌گرایی و ایدئالیسم محض بودن آن است؛ چون او معتقد بود که نمی‌توان به واقعیت نومن دست پیدا کرد. لذا سوژه فقط امکان دسترسی به محتوای معرفت را فراهم می‌کند.

پس هگل با کانت موافق است که کلیت و ضرورت زائیده ذهن است؛ اما هگل مسلکی افراطی‌تر برمی‌گزیند و کل واقعیت را زائیده ذهن می‌داند. بر این اساس، چون تمام واقعیت از خود ما نشأت می‌گیرد، می‌توانیم به کل واقعیت توأم با ضرورت آن، آگاه شویم.

ب) هگل معتقد است که الگوهای واقع‌گرایی و عینیت‌گرایی با جدا کردن سوژه و ابژه، نتوانسته‌اند تبیینی درست از انسان ارائه دهند. آن‌ها سوژه را صرفاً به عنوان یک ابزار، معرفی کرده‌اند و تفسیری تقلیل‌گرایانه از آن ارائه کرده‌اند و معرفت را از ابژه آغاز کرده‌اند. در حالی که اگر از

سوژه، شروع کنیم و آن را ملاک همه چیز قرار دهیم، در آن صورت می‌توان کل واقعیت را در درون خود، به طور حضوری و بی‌واسطه بیابیم؛ به عبارت دیگر، اگر سوژه را نمونه کوچکی از یک کل بدانیم، می‌توانیم با تعمیم خصوصیات آن به کل، به یک الگوی کلی و ضروری از جهان، دست پیدا کنیم.

پس می‌توان به نحوی، هگل را خردگراتر از کانت دانست؛ چرا که مطابق تفسیر هگل، کل واقعیت در نزد ما حاضر است.

۵. خرد گرایی نزد هگل

هگل تصویری جدیدی از خرد ارائه داده است که دقیقاً در مقابل خرد روشنگری است. مطابق تفسیر هگل از سوژه، خرد دارای چهار ویژگی اساسی است:

۱-۵. خرد خلاقانه غیر شناختی

خرد در نزد هگل یک عملکرد خلاقانه است و واقعیت را خود او به وجود می‌آورد. بدین معنا، این طور نیست که سوژه صرفاً به ابژه شناخت پیدا کند و نسبت به آن جنبه انفعالی نداشته است، بلکه جنبه سازنده دارد و آن را خلق می‌کند؛ درحالی که خرد در دوره مدرن، صرفاً نسبت به ابژه جنبه انفعالی داشته است و دارای ویژگی شناختی است.

۲-۵. خرد دیالکتیک

هگل در مقابل خرد روشنگری، خردی دیگر طراحی کرد که آن را خرد دیالکتیکی نامید. بر اساس این، او اصل محال بودن تناقض ارسطویی را منکر است. «این همانی به همانستی و ناهمانستی بستگی دارد» (Hegel, 1812: 16-74).

او مدعی است علاوه بر این که تناقض محال نیست، بلکه اساس تکامل است. در تقابل علم و دین در دوره روشنگری که مدعیات دینی از جمله مسیحیت به ظاهر مملو از تناقضات علمی بوده، هگل بر اساس ایمان یهودی-مسیحی خود، تناقض را ممکن می‌داند. او می‌گوید: «تاکنون نیستی بوده است و قرار است چیزی شود. آغاز، یک نیستی ناب نیست، بلکه یک نیستی است که قرار است

چیزی شود. از این رو، هستی نیز از آغاز وجود داشته است. بنابراین، آغاز شامل هست و نیست می شود، وحدت هست و نیست است، ناهستی است که همزمان، هست است و هستی است که همزمان، ناهست است» (Hegel, 1812: 16-73).

لذا خردی که هگل مطرح می کند بر تناقض استوار است و دقیقاً در مقابل خرد مدرنیسم است.

۳-۵ خرد نسبیت باور

مطابق آنچه گفتیم، خرد هگلی، مبتنی بر تناقض است. هگل هر گونه ثبات را طرد می کند، چون دیالکتیک در هر لحظه و دوران های مختلف، تضاد را به درون واقعیت تزریق می کند. از حیث معرفت شناختی، می توان این گونه تفسیر کرد که هر آن چه الان صادق است «تر» محسوب می شود و لحظه بعدی نقیض آن صادق است که «آنتی تر» می شود. بنابراین نمی توان گفت «صدق مطلق» منتفی است.

۴-۵. خرد جمعی

ویژگی خاصی که خرد هگلی دارد، کارکرد جمعی آن است. هگل عنصر فردی بودن را از ساحت انسان حذف می کند و معتقد است که شخص صرفاً یک ساحت نوظهوری از کل جهان هستی است و حتی انسان و کل جهان هستی، ظهور عملکرد نیروهای بنیادی تر جهان است. براساس این، فرد فقط مطابق فرهنگ ها و نیروهای اطراف خود ساخته می شود. او می گوید: «این خرد نیک، در ملموس ترین شکل ممکن، جلوه خدا است. خدا، جهان را اداره می کند، این اداره کردن واقعی جهان به دست او و اجرای برنامه اش، تاریخ جهان است» (Hegel, 1830-31: 35-36).

۶. نتیجه گیری

می توان چهار عنصر اصلی سیستم فکری هگل در شکل گیری جریان پست مدرنیسم را به این ترتیب نام برد:

۱. سوژه، کل واقعیت را خلق می کند.
۲. تناقض، یک امر ممکن و موجب تکامل است.
۳. از آنجا که شاکله اصلی واقعیت تناقض آمیز است، حقیقت یک امر نسبی و متغیر است.
۴. جهان، دارای عملکرد جمعی است نه فردی.

همان طور که مبانی اصلی جریان پست مدرنیسم را توضیح دادیم، به سادگی می توان نحوه تأثیر هگل در شکل گیری این جریان را فهمید. هگل حتی به نحو افراطی تری نسبت به کانت، واقعیت را کاملاً ذهنی کرد و به نوعی می توان او را حقیقتاً یک ایدئالیست محض نامید؛ چون او کل واقعیت را مخلوق ذهن قرار داد و حتی برخلاف کانت، نومن را نیز به ذهن انتقال داد و از طرفی با امکان تناقض در واقعیت، ثبات را به طور کلی از دایره معرفت بیرون ساخت و نسبی گرایی را تثبیت کرد. هم چنین او، عنصر فردیت را از ساختار معرفت حذف کرده و تأثیرپذیری مطلق سوژه از نیروهای اطراف خود را مدعی شد.

منابع

- استیون هیکس (۱۳۹۱). توضیح پست مدرنیسم: شک آوری و سوسیالیسم از روسو تا فوکو، مترجمان: خاطره ظهرا بی. فرزانه احسانی. تهران: پژواک.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۸۴). گذر از مدرنیته؟؛ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا. تهران: انتشارات آگه.
- دریفوس، هیوبرت، و پل رابینو، میشل فوکو (۱۳۸۴). فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، مترجم: حسین بشریه. تهران: نشر نی.
- سایمونز، جان (۱۳۹۰). فوکو و امر سیاسی، مترجم: کاوه حسین زاده. تهران: رخداد نو.
- شرت، ایون (۱۳۸۷). فلسفه علوم اجتماعی قاره ای؛ هرمنوتیک و تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست و یکم، ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- صادقی فیروزآبادی، مصطفی (۱۳۹۱). «زبان در اندیشه نیچه»، اطلاعات حکمت و معرفت، سال هفتم، شماره ۱۲.
- موفه، شاننال (۱۳۸۵). دیکانستراکشن و پراگماتیسم، ترجمه شیوا رویگریان. تهران: گام نو.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۰). پست مدرنیته و پست مدرنیسم، تعاریف، نظریه ها و کاربردها، چاپ دوم. تهران: انتشارات نقش جهان.
- نوریس، کریستوفر (۱۳۸۰). شالوده شکنی، ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر شیرازه.

- Derrida, Jacques** (1987). *Writing and Difference*. Translated by Ian Bass. University of Chicago Press.
- Foucault, Michel** (1989). *Foucault Live (interviews 1961-1984)*. Edited by Sylvere Lotringer. Translated by Lysa Hochroth and John Johnston. New York: Semiotext(e).
- Hegel, G.W.F.** (1977). *phenomenology of spirit* [1807]. Translated by A. V. Miller. Oxford University Press.
- (1991). *Philosophy of history* [1839- 1831]. Translated by J. Sibree Prpmetheus.
- (1989). *Hegel's science of logic* [1812-1816]. Translated by A.V. Miller. Humanities Press international.
- Kant, Immanuel** (1929). *Critique of pure reason* (1781), translated by: Norman Kamp Smith, New York, Macmillan.
- Machkinnon, Catharine (1993). *Only Words*. Harvard University Press.
- (1977). *Discipline and Punish*. Translated by Alan Sheridan. Pantheon.
- (1988). *Truth, power, Self: An Interview with Michel Foucault* (1982). In Luther H. Martin, Huck Gutman, and Partrick H. Hutton, editors, *Technologies of the Self*. University of Massachisetts Press,
- Rorty, Richard** (1989). *Contingency, Irony and Solidarity*. Cambrige university Press.

Hegel's Contribution to the Epistemological History of Postmodernism (with a Critical Approach)

Mohammad Tamerkari

PhD student, Qom University, Department of Comparative Philosophy.

(Corresponding Author)

m.tam744@gmail.com

Mehdi Monfared

Associate Professor and Faculty Member, Qom University.

mmonfared86@gmail.com

One of most important post-Kant attitudes is philosophy of Hegel's non-rationalism and idealism. Hegel's philosophy considers other one of fundamental attacks of non-modernism to rationalism and individualism in history of western philosophy. He is certainly philosophers who took most important and strongest steps to postmodernism. Hence, he could establish systematic idealism in thought of postmodern actually. Kant by knowing of subject as a prior matter, took more step than previous philosophers and he started non-rationalism systematically and generally, but Hegel believed that Kant had taken the step weakly. Hence, he took four major steps even more extreme than Kant, in forming of postmodernism which could reach program of postmodern to itself final. The four steps are as following: 1.subject creates whole reality. 2. Contradiction is a possible matter and cause perfection. 3. Whereas main frame of reality is contradictive, truth is a relative and variant matter. 4. World concludes collective operation not personal. Hegel by these four major theses, has massive share and very key and serious in solidarity and conformation of idealism and skeptical foundations of postmodernism.

Keywords: Kant, Hegel, Postmodernism, Subject, Non-rationalism.